

منحصر به فرد بودن هر کودک

فریده عصاره

کارشناس برنامه‌ریزی و کتب درسی دفتر تألیف

اشاره

مقاله حاضر درباره تفاوت‌های فردی کودکان در جنبه‌های مختلف شخصیتی آنان است. این مقاله به علل و عوامل تفاوت‌ها می‌پردازد؛ چه تفاوت‌هایی که ناشی از عوامل فردی وراثتی هستند و چه عوامل اجتماعی - فرهنگی.



مادر گرفته است.

بر مبنای اسناد دینی، به‌ویژه دین اسلام، ریشه همه انسان‌ها از یک پدر و مادر است (آدم و حوا). اسناد علمی ریشه انسان‌ها را از دو سه انسان در تمام نقاط مختلف کره زمین می‌دانند. در هر حال، می‌توان گفت که ژن‌های تقریباً یکسانی در پایه‌گذاری خلقت انسان نقش داشته‌اند؛ یعنی همه انسان‌ها در شجره خانوادگی خود تقریباً به یک ریشه می‌رسند. حتماً پی برده‌اید که در یک کلاس بیست نفره هر کدام از کودکان از جنبه‌های مختلف با هم متفاوت‌اند یا در یک خانواده، خواهرها و برادرها در زمینه‌های مختلف، به‌ویژه رفتاری و شخصیتی، تفاوت‌های چشمگیری با هم دارند. حتی خواهرها و برادرها یا دوقلوهای همسان که از یک سلول تخم منشأ یافته‌اند، تفاوت‌های آشکاری، به‌ویژه از نظر رفتاری، نشان می‌دهند. آن‌ها چه از نظر ظاهری و ویژگی‌های جسمی، چه

کلیدواژه‌ها: تفاوت‌های فردی، کودکان روستایی، شهری، عشایری، وراثت، محیط، عوامل تفاوت‌های فردی، یونگ، ویگوتسکی

همه می‌دانند کودکی که متولد می‌شود، حاصل لقاح دو سلول جنسی پدر و مادر است. این سلول تخم به وجود آمده، قابلیت انسان شدن را دارد. هسته آن دارای ۲۳ جفت کروموزوم است که روی آن‌ها ژن‌هایی قرار دارد که اطلاعات وراثتی فرد روی آن‌ها ثبت شده است. ژن‌ها هم مسئولیت صفات و ویژگی‌های ظاهری و روانی فرد را برعهده دارند، هم کلیه صفات و ویژگی‌هایی را که رویشان حک شده است، به نسل بعد منتقل می‌کنند. ویژگی‌هایی مانند رنگ پوست، رنگ و شکل چشم، اندازه قد یا نحوه راه رفتن، خندیدن، صحبت کردن، خلق و خو، بیماری‌های ارثی و بسیاری موارد جسمانی و روانی دیگر. این ویژگی‌ها و صفات محتوایی هستند که کودک برای برروشان دو ژن مربوط به آن را از پدر و

از حیث خلق و خو، نحوه بروز عواطف و احساسات، درون‌گرایی و برون‌گرایی یا نحوه برقراری ارتباط با دیگران و ده‌ها نوع ویژگی دیگر با هم فرق می‌کنند.

می‌بینیم که در یک کلاس معمولاً کودکان در برابر یک محرک پاسخ‌های یکسانی نمی‌دهند؛ مثلاً وقتی قصه‌ای برایشان خوانده می‌شود، بعضی‌ها از آن خوششان می‌آید و موقع شنیدن آن سراپا گوش‌اند. بعضی دیگر توجهشان چندان جلب نمی‌شود یا وقتی از آن‌ها می‌خواهید که دریافتشان را از قصه بگویند یا درباره‌اش نقاشی بکشند، متوجه می‌شوید هر کدام به جنبه‌هایی از داستان توجه کرده‌اند که دیگری ممکن است آن را ندیده باشد یا بعضی به جزئیات داستان توجه کرده و برخی کلیات آن یا طرح داستان را برایتان بازگو می‌کنند.

در بازی‌های جسمانی برخی فرزند و چابک‌ترند. اصلاً بعضی همواره در کلاس در حرکت و جنب‌وجوش‌اند؛ در حالی که بیش‌فعال هم نیستند. بعضی آرام‌ترند و بیشتر ترجیح می‌دهند یکجا بنشینند و کمتر حرکت کنند. برخی در هل دادن و از زمین بلند کردن اجسام توانایی بیشتری دارند و قدرت بعضی در این زمینه کمتر است. برخی بیشتر به بازی‌هایی علاقه‌مندند که دارای تحرک و فعالیت‌های بدنی بیشتری است و برخی به بازی‌های آرام راغب‌ترند. معمولاً در

این رابطه تفاوت‌هایی در دختران و پسران نیز دیده می‌شود. چنانچه پسران بیشتر به دنبال فعالیت‌های بدنی هستند و دختران ترجیح می‌دهند بیشتر با هم جنسان خود به گفت‌وگو بپردازند.

این تفاوت‌ها در به‌کارگیری درک و فهم زبان و سخن گفتن و بیان کردن نیز مشهود است. برخی، مطالب را سریع‌تر دریافت می‌کنند و بازخورد نشان می‌دهند و برخی در درک و فهم زبان کندترند. بعضی، از واژه‌های بیشتری در گفتارشان استفاده می‌کنند و برخی از کلمات کمتری؛ بسته به محل زندگی، برخی کودکان از واژه‌هایی استفاده می‌کنند که کودکان مناطق دیگر با آن‌ها بیگانه‌اند؛ چون در محل زندگی یا گویش منطقه آن‌ها نیست و آن را تجربه نکرده‌اند و بنابراین، هیچ مفهوم و تصویر ذهنی از آن واژه ندارند. برخی، از ساخت‌های زبانی ساده‌تری استفاده می‌کنند و برخی، از ساخت‌های پیچیده‌تر. معمولاً دختران زبان را بهتر از پسران به‌کار می‌گیرند. در تکیه‌کلام‌ها، در لحن و آهنگ یا به‌کارگیری زبان بدن نیز تفاوت‌هایی دیده می‌شود. برخی چون

نمی‌توانند احساساتشان را بیان کنند، زود به گریه می‌افتند. برخی هم با به‌کارگیری واژه‌ها و جمله‌های مناسب، با جسارت، احساسات و منظور خود را می‌رسانند.

سبک‌های شخصیتی و یادگیری و شناختی کودکان نیز با هم متفاوت‌اند؛ برخی درون‌گرا تر و برخی برون‌گرا ترند. برخی به راحتی با همسالان و بزرگ‌ترها ارتباط می‌گیرند و برخی به سختی؛ بعضی حساس‌اند و زود عصبانی می‌شوند و برخی صبورترند. برخی در مشاجرات کودکانه به قول معروف «بزن بهادرند» و «قلدری» می‌کنند، اما بعضی دیگر بی‌دفاع می‌مانند و کتک می‌خورند و آزار می‌بینند.

در سبک یادگیری نیز برخی شنیداری و برخی دیداری‌اند. برخی انگیزه بیشتری برای یادگیری و انجام دادن کارها دارند و برای رسیدن به هدفشان تلاش و تکاپوی بیشتری می‌کنند اما بعضی منفعل‌اند. در برابر تشویق هم تفاوت‌هایی دیده می‌شود؛ اگرچه همه نیازمند تشویق و تأیید و تمجیدند، در شکل و شیوه واکنش به آن، در اطراف مختلف، تفاوت‌هایی دیده می‌شود. چنان‌که برخی دوست دارند در جلوی جمع از آن‌ها تعریف شود و کارشان در مقابل جمع به نمایش درآید؛ در حالی‌که یک لبخند و حتی تکان دادن سر به علامت تأیید هم برای بعضی کفایت می‌کند.

تفاوت‌های فردی در بافت شهری و روستایی

هر کودک متناسب با روحیات خود و محیط زندگی‌اش در خانواده یا طایفه، قوم و شهر یا روستای خود، اشیاء، پدیده‌ها و رفتارهایی را مشاهده و تجربه می‌کند؛ مثلاً کودک روستایی، پدیده‌ها و اشیاء و امور و روابط خاصی را در محیط خود مشاهده می‌کند. او هر روز پدرش را می‌بیند که شال به دور گردن می‌پیچد و کلاه بر سر می‌نهد. غذایش را به شال دور کمرش می‌بندد؛ چوب‌دستی خود را برمی‌دارد و به سگ‌های گله سرکشی و آن‌ها را نوازش می‌کند. سپس، گله گوسفندان را برای چرا به دشت و صحرا و کوهستان می‌برد و به بره‌ها در تغذیه کمک می‌کند و با دست به آن‌ها ریشه یا علوفه می‌دهد. همچنین، صبح زود به مزرعه می‌رود و مشغول آبیاری و رسیدگی به آنچه کاشته است، می‌شود.

مادرش را می‌بیند که به گاوها و گوسفندان رسیدگی می‌کند؛ آن‌ها را می‌دوشد، با شیر آن‌ها

ماست و پنیر درست می‌کند. دوغ را در مشک روی دوپایه قرار می‌دهد و با حرکت دادن مشک به عقب و جلو آن را آن‌قدر می‌زند تا بتواند کره بگیرد. تنور را روشن می‌کند و با خمیری که تهیه کرده است، به رسم و رسوم قوم و محله خود نان می‌پزد. اوقات فراغت خود را نیز به گلیم‌بافی، جاجیم‌بافی یا کارهای دستی دیگر مشغول است. شکل و شیوه زندگی کودک عشایری نیز به گونه دیگری است. او در چادر و در پهنه طبیعت زندگی می‌کند. با گرم شدن هوا، ایل به منطقه سردسیری کوچ می‌کند و با سرد شدن هوا به گرمسیر؛ تا آدم‌ها هم از سوز سرما و هم گرما در امان باشند، هم برای دام‌هایشان علوفه فراهم شود. کودک عشایری در مسیر کوچ موارد زیادی از پدیده‌ها و رویدادها را می‌بیند و خرواری تجربه می‌اندوزد. دار و ندار هر خانواده در یک چادر و چند بشکه آب، یک گله گوسفند و تعدادی مرغ و خروس، یک دار قالی و مقدار کمی ظرف و ظروف خلاصه می‌شود.

کودک روستایی و عشایری بیشتر وقت خود را در طبیعت می‌گذراند. کنار نهر آب، پای چشمه و در مزرعه آزادانه بازی می‌کند و خاک و سنگ و گل و گیاه اسباب‌بازی او هستند. هر روز آن‌ها را، تغییراتشان را، نحوه رشد و شکوفایی‌شان، سبز و زرد شدن و ریختن برگ‌هایشان، جوانه زدن و گل و میوه دادن گیاهانشان را از نزدیک می‌بیند. با آن‌ها انس می‌گیرد و احساس نزدیکی می‌کند. هر شب درخشندگی ماه و خرمین ستاره‌ها را در پهنه آسمان تماشا می‌کند و به فکر فرو می‌رود. روزها هم وسعت آسمان آبی و تکه‌هایی از ابر که آن را منقش می‌سازند؛ می‌بیند در حالی‌که کودک آپارتمان‌نشین شهری آسمانش به سقف اتاق محدود است.

بچه‌شهری هم تا حدودی این فرایندها را در باغچه و پارک یا در درخت‌های کنار خیابان یا در تلویزیون می‌بیند ولی مانند کودک روستایی نیست که مدام با آن‌ها زندگی کند. کودک روستایی انبوهی از این‌ها را در سکوت طبیعت و در میان آواز پرندگان که هیچ صدای دیگری با آن آمیخته نشده است، تجربه می‌کند. در واقع، کودک روستایی و عشایری با طبیعت زندگی می‌کند.

کودک شهری کارها و تقسیم وظایف بین پدر و مادر خود را به گونه دیگری مشاهده می‌کند. پدرش هر صبح با خودرو شخصی یا وسایل نقلیه عمومی به محل کارش در اداره، مغازه، کارگاه،

طول نسل‌های متوالی از محیط یاد گرفته و تجاربی که کسب کرده است، همه به نسل‌های بعدی منتقل شده‌اند و این توانایی انتقال یافته، به‌طور بالقوه در افراد آن نسل وجود دارد. چنان‌که اگر پدر و مادر یا جد مطلبی را یاد بگیرند، ژن‌هایشان آن را به‌طور بالقوه و فعال نشده‌ای به فرزند یا نوه و نتیجه آن‌ها منتقل می‌کنند. به زعم یونگ، در واقع محتوای ذهنی نیاکان ما مشتمل بر آموخته‌ها، تفکرات، احساسات، خاطره‌ها، ترس‌ها، بیم‌ها و امیدهایشان، برداشت‌هایی که از زندگی، جهان، خدا، همه و همه به ما ارث رسیده است. گویی همان‌گونه که انرژی دارای بقاست و در طبیعت از بین نمی‌رود، تجارب بشر هم دارای بقا هستند. خداوند آن‌ها را از بدو خلقت انسان در ژن‌ها ذخیره کرده و به نسل‌های بعدی هدیه داده است و این امر عاملی برای رشد و تکامل بالقوه بشر است. ویگوتسکی ویژگی‌های هر فرد را تحت تأثیر دو عامل ژن و فرهنگ و اجتماعی که فرد در آن رشد یافته است،



پیشنهادها، حل و فصل دعاوها و مشکلات زندگی را متناسب با محل زندگی خود تجربه می‌کنند.

پس، دانسته‌های کودک شهری و روستایی در هر موضوعی از نظر نوع و سطح و عمق متفاوت است؛ مثلاً تجارب یک کودک روستایی درباره طبیعت بسیار غنی‌تر از یک کودک شهری و صدا البته متفاوت است.

علل و عوامل تفاوت‌های رفتاری افراد

اغلب روان‌شناسان و مربیان تعلیم و تربیت معتقدند که محیط و توارث در شکل‌گیری تفاوت‌های فردی نقش بنیادی دارند. در بین این نظریه‌پردازان درباره تأثیر دو عامل وراثت و محیط در ایجاد تفاوت‌های فردی اختلاف نظرهایی هست؛ چنان‌که رفتارگراها در این زمینه فقط نقش محیط را مؤثر می‌دانند و فطرت‌گراها نقش وراثت را ولی بیشتر آن‌ها هر دو را عامل تفاوت‌های فردی می‌دانند؛ با این تفاوت که در برخی از جنبه‌های انسان اثر توارث و در برخی جنبه‌ها اثر محیط بیشتر است. حمزه گنجی در کتاب «روان‌شناسی تفاوت‌های فردی» می‌گوید: ویژگی‌های جسمی بیشتر تحت تأثیر وراثت ولی ویژگی‌های ذهنی بیشتر در تأثیر محیط‌اند؛ مثلاً اندازه قد خیلی بیشتر از مهارت‌های ذهنی مانند دقت، استدلال از وراثت تأثیر می‌پذیرد. یونگ، از روان‌شناسان تحلیلی، که روان را مشتمل بر دو بخش ناخودآگاه و خودآگاه می‌داند، به عامل وراثت در ساختار شخصیتی افراد خیلی اهمیت می‌دهد. به نظر او، نه تنها ژن‌های انسان‌های اولیه نسل به نسل منتقل شده بلکه هر آنچه بشر در

کارخانه و ... می‌رود. بعد از ظهر به خانه برمی‌گردد؛ روزنامه می‌خواند، پای تلویزیون لم می‌دهد یا به امور خانه و خانواده می‌پردازد.

کودک شهری (به‌ویژه در شهرهای بزرگ) بیشتر وقت‌ها در آپارتمان محبوس است؛ یا با اسباب‌بازی‌هایش سرگرم بازی است یا پای تلویزیون یا مشغول بازی‌های رایانه‌ای است. گاهی پدر و مادرش او را به پارک یا خرید یا دامن طبیعت می‌برند ولی این‌گونه در طبیعت بودن با مداوم در طبیعت بودن و زندگی کردن در دامن طبیعت به یک میزان در کودک تأثیر نمی‌گذارد. او در اوقاتی که بیرون از خانه است، بیشتر بوق ماشین می‌شنود و حرکت سریع آن‌ها را، در حال سبقت‌گیری از یکدیگر می‌بیند یا حرکت کند آن‌ها را وقتی چند هزار متر ماشین مانند واگن‌های قطار پشت‌سرهم ایستاده‌اند و خیابان را بند آورده‌اند.

چشم‌مان مشتاق و جست‌وجوگر کودکان علاوه بر اشیاء، پدیده‌ها، نوع گیاهان و جانوران، هر روز وظایف و کارهای پدر و مادر و مردم و روابط آن‌ها در شهر و روستا و عشایر را مرور می‌کند. کودک این‌ها را به خاطر می‌سپارد و تجربه می‌کند. در مناطق مختلف، روابط بین خانوادگی و خویشاوندی همانند پدیده‌های اطراف کودکان همچون نوع گیاهان، جانوران، اشیاء، شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارد. در جاهایی کودکان هنوز علاوه بر پدر و مادر با پدر بزرگ و مادر بزرگشان زندگی می‌کنند. شکل و اندازه خانواده آن‌ها گسترده‌تر و نزدیکی و گرمی روابطشان نسبت به کودکان دیگر بیشتر است. معمولاً در روستاها و عشایر روابط فامیل و همسایگان نزدیک‌تر و دارای هم‌بستگی بیشتر است. کودکان این دو بافت اجتماعی، علاوه بر لمس و تجربه گرمی این هم‌بستگی‌ها و دل‌بستگی‌ها در میان خویشان و نزدیکان، با تعاملی که با طبیعت دارند و مراقبتی که از حیوان‌ها و گیاهان می‌کنند، نسبت به بچه‌های شهری انس و علاقه بیشتری به محیط‌زیست خود نیز دارند. بدیهی است در این کودکان احساس مسئولیت بیشتری به محافظت از طبیعت و محیط‌زیست خود ایجاد می‌شود.

کودکان متناسب با اقلیمی که در آن زندگی می‌کند، شکل و شیوه زندگی خود، رفتارها، آداب و سنی که در خانواده و میان خویشاوندان رایج است، روابطشان، محبت کردنشان به یکدیگر، هم‌بستگی‌ها و وابستگی‌های خویشاوندی و غیرخویشاوندی، جشن و عزاداری، نحوه تشکر، دعوت کردن از یکدیگر، چگونگی طرح تقاضاها و

می‌داند. به نظر او، رشد دو مسیر دارد؛ یک مسیر طبیعی که از درون می‌جوشد و دیگری مسیر تاریخی، اجتماعی، فرهنگی است که کودک را از بیرون تحت‌تأثیر قرار می‌دهد ولی برخلاف یونگ که وراثت را خیلی مهم می‌داند، ویگوتسکی برای فرهنگ و اجتماع اهمیت زیادی قائل است. به نظر او برای شناخت یک فرد، باید بافت اجتماعی و فرهنگی وی را شناخت و تحلیل کرد. به عبارتی، باید دید او در چه نوع

جامعه و فرهنگی بزرگ شده است و تا چه حد فرصت‌هایی برای تجربه‌اندوزی برایش فراهم آمده تا موجب رشد شناختی‌اش شود. جامعه‌ او تا چه حد یادگیری را برایش تسهیل و او را برای حل مسائل راهنمایی کرده است؛ روابط و نحوه تعامل اجتماعی با او چگونه بوده و تا چه حد در تعامل با افراد مطلع‌تر و خبره‌تر از خود بوده است. بافت اجتماعی و فرهنگی او چه روند تاریخی‌ای را طی کرده است، نسل‌های گذشته او چگونه زندگی کرده‌اند؛ چه باورها و تفکراتی داشته‌اند و از چه ابزارها و فناوری‌هایی استفاده کرده‌اند. علم، ادبیات، هنر در آن جامعه چقدر غنی بوده و به عبارتی، تا چه حد شاخص‌های تمدنی، فرهنگی و رشد علمی در جامعه او بالا بوده است.

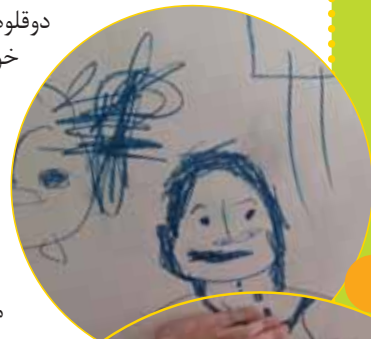
در واقع، از نظر ویگوتسکی تفاوت‌های فردی به میزان زیادی به تفاوت‌های بافت و زمینه فرهنگی - اجتماعی در محل زندگی افراد بستگی دارد. براساس تحقیقات و مشاهدات موجود، بین دوقلوهای همسان که از نظر وراثت مثل هم هستند و در یک خانواده بزرگ با هم زندگی می‌کنند، تفاوت‌های آشکاری وجود دارد، زیرا محیط زندگی هیچ‌وقت برای دو نفر یکسان نیست. به زعم حمزه گنجی «هم‌شکمان یا دوقلوهای غیرهمسان از نظر توارث مانند خواهر و برادرهای عادی هستند و این‌ها تفاوت‌هایشان با دوقلوهای همسان که از یک جنس هستند بیشتر است. خواهر و برادرهایی که از نظر سنی با هم تفاوت دارند یا به عبارتی در یک زمان متولد نشده‌اند چون از محیط‌های تربیتی متفاوتی بهره‌مند می‌شوند، تفاوت بیشتری نسبت به خواهر و برادرهایی که در یک زمان یا با فاصله سنی کمتری متولد می‌شوند، دارند.»

زیرا در یک دوره زمانی محرک‌های مشابهی در محیط کودک است. از نظر نوع و شیوه زندگی، ابزارها و فناوری‌های دور و اطراف، نحوه نگرش مردم، قواعد و ضوابط حاکم در جامعه، افرادی که خانواده در یک دوره زمانی با آن‌ها سروکار دارند و با آن‌ها رفت و آمد یا زندگی می‌کنند. طبیعی است هم بزرگسالان دور و بر کودک و هم کودکانی که او با

آن‌ها همبازی می‌شود، شرایط محیطی ویژه‌ای را برای کودک فراهم می‌کنند. از نظر وضعیت دارایی نیز ممکن است خانواده‌ای در زمان تولد و رشد اولین بچه خود در شرایط اقتصادی مناسبی نباشند و نتوانند تغذیه و شرایط مساعد تربیتی را برای فرزندشان فراهم کنند. یا ممکن است در آن زمان، زن و شوهر با هم میانه خوبی نداشته باشند و نتوانند فضای عاطفی مطلوبی برای فرزندشان فراهم کنند. یا حال و احوالی که والدین در یک دوره زمانی دارند یا میزان آگاهی آن‌ها نسبت به تربیت فرزند، شرایط روانی حاکم بر جامعه در یک برهه زمانی مثلاً وقتی جامعه‌ای که در حال جنگ است و تنش روانی بر مردم و رسانه‌ها حاکم می‌شود و... همه این شرایط نامطلوب عاطفی بر کودکان یک دوره تأثیر می‌گذارد.

همین‌طور شرایط محیطی کودکانی که تک هستند با آن‌هایی که با خواهر و برادر زندگی می‌کنند، تفاوت دارد. در چندفرزندی‌ها، گاه خواهر یا برادر بزرگ‌تر بر کودک سلطه می‌جویند؛ به‌ویژه اگر از قدرت و اختیاری برخوردار باشند. در آن صورت، بسته به طبیعت خود یا او را به انقیاد خویش درمی‌آورند یا به طغیان وامی‌دارند. کودکان سلطه‌پذیر و منفعل، چنانچه والدین به آن‌ها اجازه تصمیم‌گیری دهند، قدری مستقل‌تر می‌شوند ولی اگر اجازه تصمیم‌گیری و استقلال به آن‌ها داده نشود، سلطه‌پذیرتر و منفعل‌تر خواهند شد. به گفته حمزه گنجی «نوع رفتارها براساس ذات کودک نتایج متفاوتی را خواهد داشت؛ مثلاً اعمال قدرت یکی را به طغیان وامی‌دارد و دیگری را دورو بار می‌آورد. ولی در بیشتر مواقع کودک را به تبعیت‌طلبی سوق می‌دهد و ابتکار را از او می‌گیرد. دو نوزاد سالم در برابر مراقبت‌هایی که از آن‌ها می‌شود، یک عکس‌العمل از خود نشان نمی‌دهند. در نتیجه صفات یکسانی از خود بروز نمی‌دهند. اطرافیان هم براساس نگرش‌های خود بعضی رفتارهای کودک را تقویت و برخی را منع می‌کنند»

نام‌برده اضافه می‌کند: «کودکانی که در خانواده‌هایی که از نظر سطح اقتصادی اجتماعی بالاترند، [زندگی می‌کنند] معمولاً از هوش بالاتری برخوردارند؛ زیرا در محیط مناسب‌تری از نظر رشد و پرورش قرار دارند. وراثت و محیط کنش متقابل دارند. محیط باید اجازه دهد یا شرایطی را به وجود آورد تا صفات وراثتی یا رفتاری یا تمایلات فرد بروز کنند. برخی وقت‌ها که محیط اجازه بروز ویژگی‌های شناختی و



اخلاقی را نمی‌دهد، آن‌ها تغییر مسیر می‌دهند و به صورت دیگری تجلی می‌یابند.»

چه بسیاری از کودکانی که با ژنتیک خوب متولد می‌شوند و محیط بد تربیتی آن‌ها را حتی به سمت رفتارهای بزهکارانه سوق می‌دهد.

پس، عامل تعیین‌کننده در بروز ویژگی‌های شخصیتی که کودک به صورت ارثی با خود می‌آورد، به ویژگی‌های محل زندگی و تجربه‌هایی بستگی دارد که برای کودک مهیا می‌شود. «کودکی را از یک قبیله بدوی افریقایی جدا کردند و به همراه مادرش به اروپا آوردند. او در ۲۲ سالگی یک فرد دانشگاه رفته بود که با سه زبان حرف می‌زد و با دوستان اروپایی خود از نظر سطح فرهنگی و آداب اجتماعی تفاوتی نداشت. یعنی به عالی‌ترین درجات رشد ذهنی و شخصیتی نایل شده؛ برعکس، افرادی که از نوزادی در جنگل و در کنار حیوانات بزرگ شده‌اند، خوی و خصلت حیوانات را گرفته‌اند؛ مثلاً حمله‌ور می‌شدند، شکار می‌کردند و چهار دست‌وپا می‌رفته‌اند. ولی حیوانات اهلی که قرن‌هاست با انسان‌ها زندگی می‌کنند اگرچه خصلتشان با هم‌نوعانشان که وحشی هستند، فرق می‌کند ولی هیچ‌گاه خوی انسانی نیافته‌اند. [زیرا حیوانات ژن‌های انسانی را دارا نیستند] راه رفتن و حرف زدن مستلزم این است که نوزاد در نزد انسان‌ها بزرگ شود و نوع راه رفتن و حرف زدن را ببیند و بشنود»

کودکان خانواده‌ای که فقر فرهنگی دارند، وقتی از خانواده خود جدا می‌شوند و در محیط بهتری بزرگ می‌شوند میزان هوششان از والدین خود بیشتر می‌شود؛ یعنی محیط می‌تواند یک رفتار وراثتی را شدیدتر کند و یا آن را قدری متعادل سازد یا کاهش دهد.

در اثر فقدان محرکات محیطی و محیط‌های غنی تربیتی و ندادن فرصت‌های مناسب به کودکان، بعضی از قسمت‌های رفتار یا بعضی سازوکارها هرگز تشکیل نمی‌شود. و چنانچه در هر دوره رشد فرصت‌هایی برای کودک فراهم نگردد تا کودک بتواند تجاربی به دست آورد، رشد او در دوره بالاتر متحول نمی‌شود.

فرجام سخن

همان‌طور که در یک خانواده بین خواهران و برادران حتی دوقلوهای یکسان تفاوت‌های آشکار رفتاری دیده می‌شود، کودکان متناسب با ژن‌هایی که به ارث برده‌اند، دانسته‌هایی که هر لحظه کسب

می‌کنند، برداشت‌هایشان از شنیده‌ها و دیده‌ها، متناسب با فراخانی تمرکز و حال و هوایشان، تمایل و علاقه‌شان، درک و فهم و دانسته‌های پیشین، حس و حال و هوای آن پیام‌دهنده و پیام‌گیرنده، تأثیرگذاری و تأثیرپذیری‌شان که از رفتارهای اطرافیان، شیوه‌های فرزندپروری والدین، سبک شخصیتی - شناختی و یادگیری و ده‌ها دلیل شناخته شده و ناشناخته دیگر با یکدیگر متفاوت می‌گردند.

در فرزندان یک خانواده، رنگ پوست و چشم ممکن است متفاوت باشد؛ مثلاً در خانواده‌ای که پدر و مادر و پدر بزرگ و مادر بزرگ و چند نسل قبل سبزچشم نیستند ممکن است تنها یک فرزند سبزچشمی را از نسل‌های پیش از خود به ارث ببرد. رفتار نیز از این قانون تبعیت می‌کند. ولی وقتی در جریان تعلیم و تربیت قرار می‌گیرد، کمتر به همان صورت ژنتیکی خود دست‌نخورده باقی می‌ماند. یا ممکن است اندازه بروز صفت یا رفتاری، کمی بیشتر از حدی شود که در هنگام تولد بوده است و یا از شدت و حدش کاسته شود و به سمت تعادل گرایش یابد. از این گذشته، انسان بی‌شمار ژن و خصوصیات ارثی از هزاران سال قبل، از اجدادش در خود دارد که فرایند تعلیم و تربیت در محیط می‌تواند آن‌ها را فعال و بارز کند.

پس، همه چیز در درون و برون کودک بر رفتار او تأثیر دارد و او را از دیگران متفاوت و منحصر به فرد می‌کند. علاوه بر وراثت، از اقلیم و نوع آب‌وهوایی که کودک در آن به سر می‌برد تا فرهنگ حاکم بر جامعه کودک، اشیاء و پدیده‌های اطراف به‌ویژه نوع تعامل و رفتاری که همسالان و بزرگ‌ترها با او دارند، از قبیل نحوه رفتار والدین با فرزند و دیگر فرزندان، شیوه رفتار خواهران و برادران، اقوام و همسایگان و مربی و افراد حاضر در مراکز آموزشی، و رسانه‌ها همه و همه بر او تأثیر می‌گذارند. پس، می‌توان گفت ویژگی‌های هر فرد حاصل تعامل توارث و محیط و روحیات و خلق و خو و تأثیرپذیری کودک است.

این همه گوناگونی، این همه تنوع، که هیچ انسانی مثل و مانند و نسخه انسان دیگر نیست از برنامه خلقت، از حکمت و مصلحت پروردگار است. هر کدام از افراد تکه‌هایی از پازل بزرگ انسانی در عرصه هستی هستند و این پازل با این تفاوت‌ها تکمیل می‌شود. خدا در آفرینش هیچ‌گاه کپی نمی‌کند. برای همین است که می‌گویند خداوند هر لحظه مشغول آفرینشی نو و جدید و

دست‌اندرکار خلق و ابداع است. این امر از صفت خلاقیت اوست.

در اینجا چند سؤال پیش می‌آید: با کودکان متفاوتی که به ما، والدین، مربیان یا مؤلفان سپرده‌اند چگونه باید رفتار کنیم؟

با این همه تفاوت در برنامه‌ریزی‌ها یا تألیف محتوا برای فرزندان که در گستره استان قرار دارند، چه کنیم؟ آیا یک محتوا برای بچه‌های شهر و روستا در یک استان باشد یا چند محتوا یا می‌شود انعطاف‌های دیگری را در نظر گرفت؟ برای تعداد کودکان موجود در یک کلاس چه باید کرد؟ آیا برای هر کدام یک محتوا، یک نوع تکلیف و یک روش تدریس خاص باید در نظر گرفت یا می‌شود یک کلاس را متناسب با اشتراکاتشان به چند گروه تقسیم کرد. هم از نظر سبک شناختی و یادگیری هم از نظر سبک شخصیتی و خلق و خویی؟ و بسیاری سؤال دیگر که باید به پاسخ همه آن‌ها بپردازیم.

منابع

۱. گنجی، حمزه. (۱۳۷۴). روان‌شناسی تفاوت‌های فردی. انتشارات بعثت.
۲. گوستاو یونگ، کارل. (۱۳۷۷). انسان و سمبول‌هایش. ترجمه محمود سلطانیه.
۳. ویگوتسکی، لوسیمووویچ. (۱۳۷۱). ذهن و جامعه. ترجمه بهروز عرب‌دفتری. انتشارات فاطمی.